

شیوه‌های بررسی حدیث در نظر علامه امینی - نوشته: جاسم فلاح رزاق - ترجمه: صالحه

سکوت

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دهم، شماره ۳۸ «ویژه علامه امینی»، بهار ۱۳۹۲، ص ۴۷ - ۶۸

شیوه‌های بررسی حدیث در نظر علامه امینی

نوشته: جاسم فلاح رزاق**

ترجمه: صالحه سکوت**

چکیده: نویسنده، گفتار خود را بر دو کتاب علامه امینی: الغدیر و ثمرات الاسفار مبتنی کرده و در سه قسمت سامان داده است. بررسی متن حدیث در نظر علامه امینی، دلالت نصّ نزد علامه امینی، دلالت حدیث غدیر.

در بخش اول؛ عواملی مطرح می‌شود مانند سازگاری اعتبار متن با جایگاه شخص مورد توصیف، رکیک بودن متن، رجوع به بیانات عالمان اهل تسنن برای بررسی روایات کتابهای سنی، کشف روایات عوارض با آن متن، خدشه در سند آن متن، جعل در احادیث تسنن. در

** کارشناس ارشد الهیات، دانشگاه کوفه.

** کارشناس ارشد علوم حدیث.

بخش دوم، استفاده از لایه‌های پنهانی و مخالفت با عقل سلیم و نقل معتبر مطرح می‌شود. در بخش سوم به فهم صحابه، تابعان، مفسران، محدثان، شاعران دانشمند از حدیث غدیر، و دلالت‌های بلاغی این حدیث، که در بیان علامه امینی آمده، اشاره می‌کند.

کلید واژه‌ها: امینی، عبدالحسین - روش‌شناسی بررسی حدیث / الغدیر (کتاب) - پژوهش‌های حدیثی / ثمرات الاسفار (کتاب) - پژوهش‌های حدیثی / نقد حدیث - شیوه‌ها / حدیث غدیر - دلالت

مقدمه

این مقاله ترجمه بخشی از پایان نامه کارشناسی ارشد فلاح رزاق جاسم تحت عنوان "منهج نقد الحدیث فی کتاب الغدیر" است، که در سال ۲۰۰۹ میلادی به دانشگاه کوفه (عراق) ارائه شده است.

می‌دانیم که در کتاب الغدیر نوشته علامه امینی، ده‌ها حدیث، بررسی و ارزیابی و نقد شده، چه از جهت سند و چه از جهت متن. اما شیوه امینی در این زمینه تاکنون کمتر بررسی شده بود. نویسنده مقاله به این مهم پرداخته و نکاتی از کتاب الغدیر استخراج کرده است. نویسنده برای پژوهش خود از گنجینه مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف استفاده کرده و نسخه‌ای از پایان نامه خود را به آن کتابخانه گرامسی سپرده است؛ کتابخانه‌ای که عطر گام‌های استوار صاحب الغدیر در آن پیچیده و مزار آن پیر پژوهش و ولایت و اخلاص را - همچون گوهری درون صدف - در خود جای داده است، به سان مشعلی که همواره به اهل تحقیق و ایمان راه می‌نماید.

دستیابی‌ها به نسخهٔ پایان نامه نیز به لطف مسئولان این کتابخانه ارزشمند، انجام شد. ادای سپاس به این عزیزان، وظیفهٔ ما است. امید که این مرکز نورانی دیر بپاید و همچنان راه نـمـاـیـد.

علامه امینی قواعد نقد متن را بر اساس دیدگاه دانشمندان حدیث پذیرفته و با دقت بالایی آنها را به کار بسته است. بررسی دهها حدیث نبوی در موسوعه‌های حدیثی نمایانگر این مطلب است. امینی بر آن مباحث دلالتی ای افزوده تا به کشف معنای حدیث برسد و برای رسیدن به دلالت آنها کوتاهی نکرده است. او از ضعف، تحریف، اضافه، حذف و تدلیس در احادیث غافل نمی‌شود. چه بسا کلمه یا حرفی به روایتی زیاد شود و آن را از معنای اصلی اش دور کند و چه بسا کلمه‌ای چرخانده شود و به کلمهٔ مترادفی تبدیل شود تا معنای دیگری غیر از مراد رسول اکرم را برساند. و بحث و جستجو در آن بسیار است به حدی که آن را بر نقد در سند و رجال و طبقات، مقدم داشته و چه بسا بیش از آن. اما آنچه که علامه امینی را در نقد روایات متمایز می‌کند، این است که او غالباً روایت را از جهات مختلف بررسی می‌کند به گونه‌ای که راه را برای بحث بعدی می‌گشاید. در اینجا چند نمونه یاد می‌شود:

۱. بحث‌های سندی

۱-۱. بررسی‌های سندی

۱-۱-۱. ابن عساکر از ابی بکره آورده که: نزد عمر آمدم در حالی که در مقابل او گروهی مشغول غذا خوردن بودند. در انتهای گروه چشمش به شخصی افتاد. گفت: آیا در کتابهای قبلی چیزی نیافتی که (در مورد خلافت) بخوانی؟ گفت: خلیفه پیامبر صدیق است. (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۳۰، ص ۲۹۶؛ السیوطی، الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۵۲). امینی در تعلیق این روایت می‌گوید: این روایت سند محکمی ندارد، بلکه تا آنجا که یافتیم

مرسل است.

پس از بحث در اعتبار سند به بررسی متن می‌پردازد و می‌گوید: آن مرد اهل کتاب را که در انتهای جمعیت بوده، نمی‌شناسیم تا دربارهٔ دین داری و ثقه بودن او نظر بدهیم. به فرض ثبوت، فقط دلالت بر تلاش عمر دارد بر اینکه بر فرد مجادله کننده چیره شود در بحث خلافت که لقب صدیق را رسول اکرم به ابوبکر داده است و هیچ کس با او در این لقب شراکت ندارد. این مطلب از دو نظر قابل اشکال است: اول اینکه: کسی که ابابکر را خلیفهٔ اول نمی‌داند و نسبت دادن این لقب به او از سوی مردمان را دلیل این کار نمی‌گیرد، نمی‌تواند ابوبکر را با آنچه که در کتب پیشین دربارهٔ خلیفهٔ پیامبر آمده است منطبق کند؛ زیرا آنچه در آنجا آمده، دائرمدار واقعیت است نه لقب دادن مردم. دوم اینکه: در روایات صحیح متواتر، این سخن پیامبر اکرم به امیر مؤمنان ثابت شده است که تو برادر من، وصی من و خلیفهٔ من بعد از من هستی. (الأمینی، الغدير، ج ۲، ص ۲۷۸). همچنین رسول اکرم لقب صدیق و صدیق این امت را به ایشان دادند و ایشان یکی از سه صدیق و صدیق اکبر هستند. (الأمینی، الغدير، ج ۲، ص ۳۱۲ و ج ۶، ص ۵۵۰)

علامه امینی در این شیوهٔ احتجاج شاخص است، به نحوی که برای مخالف حجّت و برهانی باقی نمی‌ماند.

۱-۱-۲. علامه امینی گاهی روایتی را با وجود شذوذ و مطالب نادر و غیر معتبر، بدون مناقشه در متن و سند عرضه می‌کند به اعتبار اینکه به ادعای مُخَرَّج آن صحیح الاسناد است. علامه امینی برای عرضهٔ آن بدین ادعا اکتفا می‌کند و توضیحی برای خواننده نمی‌دهد، چرا که ادّعا دارد سند این روایات، صحیح ادعا شده و نیاز به تحقیق ندارند. گویا شذوذ ظاهری آن از دقت در امور دیگر کفایت می‌کند. به عنوان مثال، از عبدالرحمن بن حنظله بن الراهب آمده که: عمر بن خطاب نماز مغرب می‌خواند و در رکعت اول سورهٔ حمد نخواند. وقتی به رکعت دوم



رسید، دو مرتبه سوره حمد خواند. و وقتی نماز به پایان رسید، دو سجده سهو گزارد. (ابن حجر، فتح الباری، ج ۳، ص ۹۰)

۱-۱-۳. از مظاهر نقد متن این است که اعتبار متن با مقام و جایگاه شخص سازگار نباشد. اگر به این لحاظ حدیثی آمد، درست نیست که آنچه نازیباست به او نسبت داده شود، چه رسد که پیامبر خدا باشد. علامه امینی در این‌گونه موارد اشاره می‌کند به اینکه تذکر در این باب، برای نقد متن و آگاهی دادن به خواننده واجب است. از این جمله است آنچه از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش آمده که: زنی به رسول الله عرض کرد: من نذر کرده‌ام که بالای سر شما دف بزنم. حضرت فرمودند: به نذرت وفا کن. عرض کرد: نذر کردم در مکان چنین و چنانی که مکان ذبح در جاهلیت بود، ذبح کنم. حضرت فرمودند: برای بتان؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: به نذرت وفا کن.

با اینکه احتجاج علامه امینی بر ردّ کسانی است که مشروعیت نذر را انکار می‌کنند، ولی به خواننده توجه و تذکر می‌دهند که دقت در متن حدیث ضرورت دارد. لذا در نقد حدیث می‌گویند: بر خواننده لازم است که به ابتدای حدیث نگاه کند تا جایگاه پیامبر در سنن را بشناسد، حاشا که پیامبر مرتکب چنین آلودگی‌هایی شود. (الأمینی، الغدير، ج ۶، ص ۲۶۴). این تذکری از سوی علامه امینی در نقد این متن است، به اعتبار اینکه عقل کارهای سبک مانند زدن دف و طبل در حضور شخص والامقام را زشت می‌داند، تا چه رسد در حضور پیامبر اکرم؟! و آیا نذری که در آن معصیت باشد، صحیح است؟!

۱-۱-۴. توجه به سند در کنار متن کشف سندهایی با موارد زشت، علاوه بر کلام در متن، به گونه‌ای که تاب مقاومت در برابر نقد را به اعتراف اهل فن ندارد. از جمله آنچه زیاد بن معاویه بن یزید بن عمر -نوه پسر یزید بن معاویه بن ابی سفیان- از عبد الرحمن بن الحسام آورده که گفت: فردی از اهل حوران خبر داد از فرد دیگری

که گفت: ده نفر از بنی هاشم گرد هم جمع شده و سپیده دم بر رسول خدا وارد شدند. چون نماز خواندند، عرض کردند: یا رسول الله سپیده دمان نزد شما آمدیم تا برخی کارهای خود را بر شما بازگوییم. خداوند به وسیله این رسالت بر تو شرف و فضیلت داد و ما نیز از شرافت شما شرافت یافتیم. اینک این معاویه بن ابی سفیان است که وحی را می نویسد، در حالی که ما فردی دیگر از اهل بیت شما را برای این کار شناسیده می دانیم. فرمودند: آری به مردی غیر او بنگرید. راوی گوید: وحی هر چهار روز یک بار بر پیامبر اکرم نازل می شد، اما جبرئیل چهل روز نازل نشد. وقتی روز چهارم رسید، جبرئیل صحیفه ای به سوی پیامبر آورد که در آن نوشته شده بود: تو نباید آن کسی را که خدا برای کتابت وحی برگزیده، تغییر دهی. او را بگمار که او امین است. (ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۳۴، ص ۴۰۳؛ رقم ۳۷۸۷). در مورد آن گفته اند: این خبری منکر است و در سند آن چندین راوی مجهول وجود دارد، بلکه بطلان آن قطعیت دارد. قسم به خدا کسی که آن را ساخته بی دین و بی مذهب است. (ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳، ص ۵۰۱؛ رقم ۴۹۸۴)

امینی به رکیک بودن متن بسیار تذکر داده و می گوید: نادان تر از این مهاجمان که نسبت به قداست مقام رسول خدا هجوم می برند، محدثی است که درباره سند این حدیث بحث می کند و چنین حدیثی را تنها به خاطر افراد مجهولی که در رجالش قرار دارند نادرست می داند، در حالی که محدث باید پیش از آنکه در مورد سند حدیث بررسی کند، متنش را مورد پژوهش قرار دهد. پس مطلب همان است که ابن حجر گفته. (الأمینی، الغدیر، ج ۶، ص ۴۹۳)

۱-۵. نمونه دیگر: از یزید بن محمد مروزی از پدرش از جدش آمده: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: مقابل رسول خدا نشسته بودم که معاویه آمد. رسول خدا قلم را از دستم گرفت و به معاویه داد. در دلم از این عمل ناخوشنود نشدم، چراکه می دانستم خداوند به حضرتش چنین امر کرده است. ابن حجر این



کلام را از ساخته های مسرة بن عبدالله الخادم دانسته و گفته: این متن باطل و اسنادش ساختگی است. (ابن حجر، لسان المیزان، ج ۶، ص ۲۴، رقم ۸۳۱۴). خطیب در تاریخش (الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷۲) حدیثی در باب مناقب آورده و گفته: این حدیث دروغ و ساختگی است و رجال ذکر شده در اسنادش همگی از ثقات هستند، به جز مسره خادم که عیب حدیث از او سرچشمه می‌گیرد. (الأمینی، الغدير، ج ۶، ص ۴۹۳)

اعتراف ابن حجر به اینکه متن حدیث باطل و اسنادش ساختگی است و نظر علامه امینی - گذشته از کلام خطیب که این حدیث را دروغ دانسته - نشان‌گر توانمندی و روش صحیح وی در آشکار کردن اعترافات این بزرگان مشهور در نزد اهل سنت در زمینه نقد متن است. این دقت‌ها وظیفه پژوهشگر را می‌رساند که اهتمام به متن در کنار سند، روش صحیح در دستیابی به اعتبار یا عدم اعتبار روایت است.

۱-۱-۶. آگاه ساختن خواننده بر رکیک بودن متن، جای کمترین تأملی را نخواهد داشت. از جمله این حدیث که: «اگر برنج حیوان بود، قطعاً آدمی بود. و اگر آدمی بود، قطعاً مرد صالحی بود. و اگر مرد صالح می‌بود، قطعاً پیامبری می‌بود. و اگر نبی می‌بود، قطعاً مرسل می‌بود. و اگر پیامبر مرسل می‌بود، قطعاً من می‌بود.» (العجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۶۰، رقم ۲۱۰۹). بدیهی است که متن این کلام برای کسی که انسداد بهره‌ای از علم برده باشد، احتیاج به توضیح و تطبیق ندارد. بنابراین علامه امینی می‌گوید: «جای بسی شگفتی است که حفاظ، امثال این روایت را فقط از ناحیه سند بررسی کردند، با آنکه متون آنها بهترین دلیل بر ساختگی بودن آنهاست.» (الأمینی، الغدير، ج ۶، ص ۴۹۷).

۱-۱-۷. مقابله متنی با متن دیگر روشی است تا تغییرهای متن مورد ادعا با آنچه در طریق روایت آمده کشف شود. از این جمله است آنچه از ابو هریره آمده که:

«برای هر پیامبری، از میان امتش دوست و همراهی است و دوست و همراه من عثمان می‌باشد.» این حدیث از ساخته‌های اسحاق بن نجیح المصلطی است که ذهبی گفته: این حدیث باطل است، به این دلیل که آن حضرت فرموده: اگر از این امت کسی را به عنوان دوست انتخاب می‌کردم، آن فرد قطعاً ابوبکر بود. (الذہبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۰۱، رقم ۷۹۵) در حالی که کلام حق و واقع که در روایات آمده، حدیث برادری میان آن حضرت و امیرمؤمنان است. اما دست تحریف و بازی همواره در حقیقتها و واقعیتها دست می‌برند. علامه امینی در این باره می‌گوید: حدیثی را که ذهبی دلیل بطلان آن روایت قرار داده، نیز مجعول و ساختگی است که در برابر حدیث برادری - چنان‌که در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده - آن را ساخته‌اند. (الأمینی، الغدیر، ج ۶، ص ۴۹۸)

۱-۸. علامه امینی نقد متن را از زبان علمایی از اهل سنت - که به آن اعتراف کرده‌اند - می‌آورد تا دارای اثری عمیق‌تر و حجّتی روشن‌تر باشد. مثل آنچه از انس به طور مرفوع آمده: رسول خدا به ابوبکر فرمود: چقدر مال تو پاکیزه است که مؤذّنم بلال و شترم از آن می‌باشد. گویا تو را می‌بینم که بر در بهشت از امتم شفاعت می‌کنی. (الذہبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۵۹، رقم ۶۷۵۰) این حدیث از اباطیل فضل بن مختار است که احادیثش را نادرست دانسته‌اند و هیچ‌کدام از آنها را مورد تبعیت قرار نمی‌دهند. (الأمینی، الغدیر، ج ۶، ص ۵۰۲ و ۵۰۳)

نقل اعتراف از ذهبی - از دانشوران شناخته شده نزد اهل سنت - که: اینها اباطیل و عجایب هستند، اثری بلیغ می‌گذارد، چرا که از خود اهل سنت است. پس دست‌یابی به کلمات فراموش شده که علامه امینی از درون کتابها و از زبان علمای مشهورشان استخراج کرده، از جمله روشهای نقد محکم و صحیح او به شمار می‌رود.

۱-۹. از تذکرات مهم و اشاره‌های زیبای علامه امینی درباره متن، که دست



بردن در احادیث و دروغ بستن را می‌رساند، نکاتی است که ذیل روایت خطیب بغدادی آورده است. خطیب بغدادی نقل کرده از یک راوی از یک داستان سرای مجهول، که شفاعت ابوبکر مانند شفاعت پیامبران است. (الأمینی، الغدیر، ج ۶، ص ۵۱۱؛ ثرات الاسفار، ج ۳، ص ۳۵۶). در اینجا علامه امینی به رکیک بودن متن این روایت خیالی تذکر داده است.

۱-۱-۱۰. گاهی اکتفا کرده به اینکه روایت را بدون توضیحی عرضه کند، گویی که ظاهر روایت، خودش خودش را تکذیب می‌کند و این برای خواننده کافی است تا داوری را به خود او بسپارد، مانند روایت نزول درهم برای عثمان از آسمان. (الأمینی، الغدیر، ج ۶، ص ۵۱۵)

۱-۱-۱۱. از تذکرات مهم و درخشان علامه امینی، کشف روایات معارض با اصل روایت است، چه رسد به سند آن که آن را از اعتبار می‌اندازد، مانند این روایت که: ابوبکر و عمر را هیچ مؤمنی دشمن ندارد و هیچ منافقی دوست ندارد. (همان، ج ۶، ص ۵۱۸)

کلام بعضی محدثان اهل سنت را نقل کرده که به تعارض این‌گونه احادیث با حدیث استوار به مضمون دیگر اعتراف کرده‌اند، درباره کسی که اهل آن است. (همان، ج ۶، ص ۵۴۳ و ۵۴۴)

۱-۱-۱۲. از نشانه‌های روشن که علامه امینی آن را تشخیص داده، دقت در متن روایت است، با تأکید بر خدشه‌دار شدن سند آن، که اعتراف اهل فن و صورت دروغ آنها را آورده است. همه اینها ارکان توانمندی را تشکیل می‌دهد تا آن را کاملاً از اعتبار بیاندازد. (همان، ج ۶، ص ۵۴۷ و ۵۴۸، ج ۸، ص ۱۵۴)

۱-۱-۱۳. از درخشندگی‌های علامه امینی در نقد متنی روایات - علاوه بر طعن در طریق روایات که به سقوط کامل متن می‌انجامد - این است که روایات را می‌آورد، ولی حکم دادن را به خواننده منصف وا می‌گذارد تا خودش حکم صادر کند، سپس



نظر خواننده را به متن جلب می‌کند و این برای کسی که نسبت به قواعد علم الحدیث شناخت دارد مخفی نمی‌ماند. (همان، ج ۶، ص ۵۵۶)

این شیوه، از بالاترین روشهای نقدی شمرده می‌شود. تمایز علامه امینی دقت در رد کردن روایاتی است که استحقاق رد کردن دارند، چرا که الزامات دقیق و ردیه‌های قانع‌کننده‌ی وی هیچ مجالی را برای انکار دشمن باقی نمی‌گذارند. (همان، ج ۶، ص ۳۷۷ و ج ۸، ص ۱۸۹)

۱-۱-۱۴. اعتراف برخی از اهل سنت که متن و اسناد راوی معینی را مردود می‌دانند، در واقع عدم توثیق آن راوی و تضعیف و تکذیب وی شمرده می‌شود. علامه امینی در برخی از اشارات و توضیحاتش بر آن روش همّت گمارده است. (همان، ج ۸، ص ۳۹۷)

۱-۱-۱۵. علامه امینی گاهی متن روایتی را نشان می‌دهد که تماماً متعارض و مخالف حکم شرعی است، در حالی که محدث مخرج آن وثاقت طریق سندی آن را ادّعا می‌کند. علامه امینی با نشان دادن حکم شرعی، از ناستواری آن روایت پرده برداشته و با ادله قوی آن وثاقت خیالی را رد می‌کند. (همان، ج ۷، ص ۲۳۷)

۱-۱-۱۶. از نشانه‌های دقت در نقد متن نزد علامه امینی این است که آن جاهایی که در متن روایت اضافاتی شده به منظور دروغ و گمراه ساختن و افترا زدن برای ساختن یک فضیلت ساختگی یا کم کردن چیزی از شخصی و مانند آن را تذکر می‌دهد که این نزد اهل فن و اهل حدیث تحریف شمرده می‌شود. این بی‌شک حکایت‌گر دقت و زیرکی‌ای است که وجه تمایز علامه امینی می‌باشد. (همان، ج ۵، ص ۴۳۳ و ج ۶، ص ۱۵۰ و ج ۱۱، ص ۱۹۷ و ۲۰۸)

۱-۱-۱۷. از نقدهای استوار علامه امینی عرضه کردن نظرات علما در رد مخالف است برای کسی که قصد پیروی از مذهب و آئین او را دارد. این نقدها به شکل بلیغ‌تر و فصیح‌تر در اقامه حجّت در تأیید یا ردّ روایت است، از جمله آنچه در ردّ



ابن تیمیّه در مسائل متعددی آورده است. (همان، ج ۶، ص ۱۸۰)

۱-۱-۱۸. از جمله وجوه تمایز روش نقدی علامه امینی شناساندن شخصیت فردی است که جرح او را هدف گرفته‌اند، در حالی که ثقه است. و یا فردی غیر ثقه که می‌خواهند او را ثقه نشان دهند، در موضوعی که به او منسوب است یا آمیختن قصه‌ای به حق یا پرداختن به چیزی که به حقیقتی افزوده است. و این تلاشی برای پرده انداختن و کشف از تقلب در این روایات یا رد آن است. (همان، ج ۷، ص ۳۶۰-۳۶۸)

۱-۲- جعل در حدیث شریف

در زمینه جعل در حدیث شریف، علامه امینی توجّه مضاعف و دقت بسیاری در موارد متعدد آن کرده است.

۱-۲-۱. برای ردّ روایت دروغین که متعلّق به منقبتی است که مانند آن را ساخته‌اند، علامه امینی به شمارش احادیث توجه نموده است. لذا برای غیر شخص دروغگو، این روایت نیاز به بررسی سندی ندارد. و از این لحاظ این امر دلالت بر توانایی و احاطه او دارد. (همان، ج ۸، ص ۳۷۷-۳۸۲). به همین علت می‌توان آن را «روش آماری در رد کردن روایات» نامید.

امینی در زمینه کشف جعل و دروغ در روایات، مثلاً در تاریخ طبری ۷۰۱ حدیث جعلی را برشمرده، به این تقسیم: جلد سوم تاریخ وقایع سال ۱۱ هجری، ۶۷ حدیث جعلی، جلد چهارم تاریخ وقایع سال ۱۲، ۴۲۷ روایات جعلی، جلد پنجم وقایع سالهای ۲۳ تا ۳۷، ۲۰۷ حدیث جعلی. (همان، ج ۹، ص ۴۶۰)

۱-۲-۲. دقت ویژه در آیات قرآنی‌ای که به دروغ سبب نزول آنها را اشخاص دیگری می‌دانند. (همان، ج ۹، ص ۱۱-۴۱ و ج ۱۰، ص ۳۴)

۱-۲-۳. کشف و بیان تناقضات روایات علاوه بر بحث در سند روایات معلوم است که بیان معارضه یک روایت با روایت دیگر مخالف با آن است و به همان مضمون، روایت را از اعتبار می‌اندازد. (همان، ج ۶، ص ۵۵۷-۵۶۱ و ج ۷، ص ۲۳۱، ۳۳۷)

۴۵۵ و ج ۸، ص ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۹۱)

۱-۲-۴. اگر متن روایتی با جعلی آن از سوی برخی از محدثان تعارض داشت، امینی برای مقابله و تطبیق به سراغ کتب اهل سنت که حاوی آن بوده‌اند رفته، تا متن دیگری را با متن اول معارضه کند و سخن محدثان را نقل کرده و اثبات اهل حدیث را در صحت آن متن بیاورد. (همان، ج ۹، ص ۱۳۱)

۱-۲-۵. بیش از آنچه امینی برای کشف نااستواری روایات و سندها و زشتی مضامین آنها تلاش کرده، هم‌زمان با آن روایت دیگری آورده که با آن مخالف است. صحّت و اعتبار روایت اصلی از سخنان علمای رجال و اصحاب جرح و تعدیل گرفته می‌شود که اولاً اثباتی برای وثاقت سلسله سند روایت و ثانیاً اثبات صحت و اعتبار حدیث دوم می‌باشد. (همان، ج ۱۰، ص ۴۰۶، ج ۱۱، ص ۱۴۶-۱۴۸)

۱-۲-۶. بررسی سند در کنار متن برای ابطال روایت. امینی بارها به این روش نقدی پرداخته، بلکه در روایت مشخصی توقف کرده؛ به خصوص اگر آن روایت مشهور و معروف نزد اهل سنت بوده. لذا می‌بینیم در روایتی - از لحاظ سندی یا متنی - توقف طولانی‌ای کرده و این بدین جهت است که خواسته دروغشان را از خلال این بحث با قدرت فراوان برایشان آشکار کند، و سستی آن را نشان دهد. (همان، ج ۱۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۵-۱۸۷).

بسیاری از آنچه امینی در تطبیق‌های نقدی خود با تأکیدات اهل حدیث و علمای جرح و تعدیل مورد اعتماد اهل سنت آورده، دلالت بر این دارد که نصّ روایت موردنظر، نادرست و باطل است. (همان، ج ۱۲، ص ۹۵ و ۱۰۰)

۱-۲-۷. سکوت بر نصّ روایت، از جهت اثبات یا نفی. امینی، بدون هیچ توضیحی، بررسی تبیین موضوع، متن و سند را برای خواننده بینا و خردمند واگذارده، گویی می‌خواهد به خواننده بگوید که تبیین موضوع، مستحق سکوت است. (همان، ج ۱۲، ص ۱۴۲)



۸-۲-۱. در روش نقدی وی نقد تمسخرآمیز بارها به کار می‌رود که گاهی همراه با زخم زبان شده و به حدّ بدگویی و عیب‌گویی می‌رسد. (همان، ج ۱۲، ص ۱۵۲، ۱۵۳؛ همو، ثمرات الاسفار، ج ۲، ص ۲۵۵، ج ۹، ص ۱۳۹، ج ۱۰، ص ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۸) این روش از نکوهشهای بحث نقد علمی به شمار می‌رود. البته زبان رایج آن دوره بدگویی به کسی بوده که خشم محقق را بر می‌انگیخته، به خصوص اگر به شیوه ناجوانمردانه با آنها دشمنی کرده‌اند و کلمات بدی به کار می‌برده‌اند. پس با همه توان و نیرو به او اعتراض می‌کردند.

۹-۲-۱. تذکر به متن روایت، چه در ابتدای آن یا وسط آن یا انتهای آن، هرجایی که دقت و تأمل در آنجا ضرورت دارد. و اگر نص با واقعیت تعارض داشته باشد، او با امضا و تصدیقش آن را تأیید نمی‌کند. (الأمینی، ثمرات الاسفار، ج ۱، ص ۱۹۱)

۱۰-۲-۱. تذکر فراوان به دقت در متن روایت و معنای آنچه در آن آمده (همان، ج ۱، ص ۲۵۴، ۲۵۵) برای نشان دادن ثبوت روایت، پس از آنکه آن را از محدثان و اصحاب حدیث آورد.

۱۱-۲-۱. آوردن کلمات اهل حدیث و اصحاب مسانید و جمع‌آوری کلمات اصحاب حدیث و اهل علم در صحت روایت، پس از اینکه عده‌ای برای تشکیک در آن کوشیدند. (الأمینی، الغدیر، ج ۶، ص ۶۱-۸۱؛ همو، ثمرات الاسفار، ج ۲، ص ۷۷، ۸۳)

۲. دلالت نص نزد علامه امینی

دلالت مباحث متعدد دارد که ذهن متفکران را مشغول می‌دارد و آن را بر اساس اصطلاحاتشان دسته‌بندی می‌کنند. اصولیان در دلالت الفاظ در مباحث مستقل پژوهشها دارند تا از آن حکم شرعی را استنباط کنند.

برای دستیابی به عقاید نیز ناگزیر باید مباحثی در دلالت الفاظ باشد. از این رو امینی پس از بررسی صحت سند و رفع توهم در مورد نادرستی بعضی از احادیث و ارزیابی سلامت زبانشان، در جهت دلالت احادیث وارده همت کاملی می‌گمارد.

۱-۲. حدیث غدیر اهمیت بالایی در عقیده امامت نزد امامیه دارد. بعضی از نویسندگان نتوانستند سند آن را مخدوش کنند، به جهت زیاد بودن رجالش نیز متن آن از تعرض مصون ماند. چراکه الفاظش بسیار محکم است. لذا کوشیده‌اند معنی را از دلالتی که مقصود بوده تحریف کنند. امینی این شبهات را کلامی در رویارویی با بدیهه آورده و دلالت حدیث غدیر بر امامت را در پرتو شواهد استوار از کتاب و سنت و کلام عرب و سخنان دانشمندان زبان و ادبیات و شعر بیان می‌کند.

حق این است که صاحب کتاب عبقات الانوار پیشتاز علمای محقق در این روش فنی و دقت علمی در زمینه درگیری عقیدتی است و امینی نیز در کتاب خود روش او را دنبال کرده است.

۲-۲. از مباحث زیبای امینی در زمینه دلالت، دقت وی در روایات پیرامون استفاده از لایه‌های پنهان حدیث است، به گونه‌ای که بر مقصود دلالت کند و بر محقق زیرک و فصیح که می‌خواهد مقصود حقیقی پیامبر را بشناسد، مخفی نماند. امینی روایتی می‌آورد، به این لفظ: «من شهر علم هستم و ابوبکر ستون آن و عمر دیوار آن و عثمان سقف آن و علی در آن است.» این حدیث را در مقابل روایت پیامبر اکرم آوردند که فرمود: «من شهر علم هستم و علی در آن است.»

امینی گوید: «قصد پیامبر اکرم این بوده است که برساند تنها راه بهره‌مندی از علوم نبوی، جانشین او امیرالمؤمنین است، همان‌گونه که تنها راه ورود به شهر، در آن است. پس این یک معنای کنایی محسوب می‌شود که برای آنچه گفتیم مورد استفاده قرار گرفته است. پایه شهر هیچ فضیلتی ندارد مگر اینکه دیوارهای بلند شهر را از سرفتها و غارتها حفظ می‌کنند. و این هیچ ربطی به سرمایه‌های معنوی شهر ندارد. استفاده از سقف - به فرض اینکه وجود داشته باشد - فقط برای سایه انداختن و دفع سرما و گرما است. بنابراین تنها محل‌هایی مسقف می‌شوند که می‌خواهند درونشان دیده نشود، مانند خانه‌ها و حمام‌ها و مغازه‌ها و مانند اینها.

بنابراین کسی که قصد استفاده از شهر و علم و ثروت و هر منفعت مادی و معنوی موجود در آن را دارد، هیچ راهی ندارد مگر اینکه از در وارد شود... واضح است که مراد از تعبیر در، ورود و خروج نیست، بلکه منظور استفاده و بهره بردن است. و این امر شدنی نیست مگر از کسی که تمام علم نبی را داشته باشد و این تنها و تنها از طریق در ممکن است. در واقع این تعبیرات، برای رساندن این حقیقت به مردم است که صاحب مقام امامت را نشان دهد. لذا می فرماید: هرکس شهر را می خواهد، از در وارد شود. (همو، الغدیر، ج ۸، ص ۲۶۹)

این بیان و روشنگری از امینی حکایتگر دقت روش و توانمندی وی در مناظره و احتجاج است درباره آن چیزی که از دلالت بلاغی روایت اقتباس کرده، اضافه بر آنچه پیش از این گفته بود: چه زمان شهری سقف داشته؟ و برای چه شهری ادعای سقف شده است؟! همین نکته کفایت می کند بر اینکه این روایت برای هدف خاصی جعل شده، یعنی تضعیف منقبت خاصی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است.

۲-۳. در روایتی جعلی که خواسته اند فضیلتی برای ابوبکر جعل کنند. (الیافعی، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۶۸)، آورده اند: زمانی که ابوبکر نفس می کشید، بوی جگر بریان شده از وی می شنیدند. (محب الدین الطبری، الریاض النضرة، ج ۱، ص ۱۶۸)

همسر ابوبکر به عمر بن خطاب چنین گفت: ابوبکر در هر شب جمعه وضو می گرفت و نماز عشا می خواند، سپس رو به قبله می نشست و سر بر زانو می نهاد. سحر که می شد سر بر می داشت و نفسی بلند می کشید. آنگاه ما در خانه بوی جگر بریان شده می شنیدیم. عمر گریست و گفت: ابن خطاب کجا و جگر بریان شده کجا؟

اصل قضیه این بوده که شدت خوف او از خدای متعال، قلب او را آتش زده، به گونه ای که هم نشینان وی بوی جگر سوخته از او استشمام می کردند. این روایت

تعجب بر می‌انگیزد. لذا امینی در آن مناقشه کرده و به زبان طنز پاسخ می‌دهد: «اگر حدیث جگر بریان شده راست می‌بود، باید همه پیامبران و فرستادگان - و در رأس آنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - چنین خصوصیتی را دارا بودند، چرا که آنان خداترس‌تر از ابوبکر بوده‌اند و رسول اکرم نیز از همه‌شان خداترس‌تر بوده است. پس باید از اینان بویی شدیدتر به مشام برسد و همه جا پراکنده شود... البته جای تعجب دارد که ببینی جگر کسی پس از مرگ او باز هم زنده بماند. و اگر سؤال کنی، پاسخ می‌دهند اینها از معجزاتی است که اختصاص به خلیفه دارد... اگر آنچه گمان کرده‌اند درباره همه اولیاء باشد، بایستی از روزگار آدم تا زمان خلیفه، فضا از بوی جگر سوخته پر شده باشد و هوا از دود جگرهای سوخته سیاه شده باشد.» (الأمینی، الغدير، ج ۸، ص ۲۹۸)

امینی برای رد این پندارها، نمونه‌های چندی می‌آورد، مانند اینکه در مورد امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «آن حضرت در مناجات شبانه خود هم چون مارگزیده به خود می‌پیچید. امینی می‌گوید: آن حضرت در شبها چند بار غش می‌کردند، ولی احدی از ایشان بوی جگر بریان شده استشمام نمی‌کرد.» (الغدير، ج ۸، ص ۲۹۸)

جعل‌کننده چنین دروغ‌هایی معنای مجازی را از دست داده و معنای مادی آنها باقی مانده است تا زشتی آن را آشکار کند. بدین جهت امینی می‌گوید: «گمان می‌کنم کسی که این پندارهای پوچ را گفته، از کسانی بوده که انگل سفره غذای عربها به شمار می‌آمده، چرا که یک عرب اصیل، خوب می‌داند که در زبان عربی کنایه‌ها و استعارات فراوانی وجود دارد. پس وقتی گفتند: آتش ترس، فلانی را سوزاند، منظور این نیست که آتش گداخته‌ای در کار باشد که دود از آن برخیزد یا بوی جگر بریان شده بدهد، بلکه معنی اندوه بسیار و سوزش معنوی می‌دهد که شبیه به آتش است.» (همانجا، ج ۸، ص ۲۹۸)

اما آنچه که از فلسفه سوختن جگر خلیفه نزد برخی آمده، امینی درباره آن می‌گوید: «اوهامی است بی‌دلیل، که به آسانی نمی‌توان برهانی برای آن آورد که

خداشه دار نباشد، هم چون پر کاهی که در برابر تندباد استدلالها جا خالی می‌کند.»
(همانجا، ج ۸، ص ۲۹۹)

۳- دلالت‌های حدیث غدیر: امینی در جلد اول کتاب الغدیر به بررسی سندها و طرق حدیث غدیر می‌پردازد. سپس می‌کوشد که از رهگذر سند و دلالت به حدیث غدیر برسد و نص غدیر و سند تاریخی آن را نشان دهد و آن را به بخشی از کتابش موکول کرده است. می‌کوشیم در اینجا دلالت حدیثی را که وی آورده، بیان کنیم.

۳-۱. تلاش برخی که خواسته‌اند حدیث را از محتوا و دلالت و اشاره به مسأله امامت و رهبری حقه پس از افول نور خاتم النبیین دور سازند، جای تعجب دارد. آنها خواسته‌اند از این معنا به دلالت دیگری برسند که با الهام از متن، فراتر از هرگونه شک و عیب باشد. حقیقت این است که نص شرعی ثابت غیر قابل تأویل است. هم چنین این بیان، اهانت به مقام مقدس پیامبر را شکل می‌دهد که ایشان در صحرا بی توقف می‌کنند که حرارت در آن زبانه می‌کشد. آنگاه در آن جمع امر می‌کنند که آنان که رفته‌اند، باز گردند و آنان که نرسیده‌اند، بیایند و در مکانی که غدیر خم نام داشته بایستند. این پس از ندای جبرئیل بود که تهدید الهی به عدم ابلاغ این مهم را نیز همراه داشت. پس آیا این تهدیدی که حامل نشانه‌ها و دلالات مختلفی است، غیر از آن چیزی است که به نصب و نص مشهور است؟

۳-۲. این امور، امینی را بر آن داشته تا روش علمی را پی بگیرد. در خلال آن، آثار صحابه‌ای را که شاهد واقعه غدیر بودند و تابعانی که روایت کردند و این واقعه را به نظم درآوردند نشان دهد. آنگاه شعر امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز آورده که دلالت صریح بر امر خلافت دارد و آن این است:

و أوجب لي ولايته عليكم رسول الله يوم غدیر خم

حسان بن ثابت نیز که از شاهدان این واقعه بوده، بر آن شهادت داده و جمعی هم چون قیس بن سعد بن عباده و کمیت بن زید الاسدی و دیگران نیز گفته‌اند.

۳-۳. امینی شهادت بزرگانی را می‌آورد که کاملاً به زبان عربی و مفردات و دلالت‌های آن آشنایی دارند و می‌گویند: عده‌ای از افراد دانا به علم و ادبیات عرب، از آنان پیروی کردند، کسانی که ضروریات زبان را نادیده نمی‌گیرند، نسبت به جایگاه الفاظ جاهل نیستند و جز ترکیب‌های صحیح و زیبا در شعرشان نمی‌آورند؛ مانند: دعبل خزاعی، حمانی کوفی، امیر ابی فراس، علم الهدی المرتضی، سید شریف الرضی، حسین بن حجاج، ابن رومی، کشاجم، صنوبری، صاحب بن عباد، ناشئ صغیر، تنوخی، زاهی، ابی العلاء معری، جوهری، ابن علویة، ابن حماد، ابن طباطبا، ابی الفرج، مهیار و دیگران که از اعجوبه‌های ادب و زبان هستند، و پیوسته شعرشان در قرن‌های متمادی تا به امروز آورده شده و در توان محقق نیست که حکم به اشتباه همه این افراد بدهد، چراکه اینان مصادر زبان عربی و مراجع آن به حساب می‌آیند. (الأمینی، الغدیر، ج ۲، ص ۲۸۴)

۴-۳. پس از این، امینی فهم این صحابه را از واقعه غدیر و کسانی را که برای تبریک به امام پیش قدم شدند نشان می‌دهد. از جمله ایشان خلیفه اولی و دومی بودند که به تبریک اکتفا نکردند، بلکه با آن حضرت بیعت کردند. امینی در این زمینه می‌گوید: «کاش می‌دانستم کدام یک از معانی کلمه مولی بر مولای ما قابل تطبیق است که قبل از آن روز وجود نداشته و آن روز شناخته شد تا شیخین بیایند و برای آن به مولای ما تبریک و تهنیت بگویند و تصریح کنند که در آن روز حضرتش موصوف به آن شده است؟! آیا آن معانی، عبارت از نصرت و محبت است؟ امیرالمؤمنین از زمانی که از مادر شیر خورده و با پیامبر بوده، متصف به آنها بوده است. آیا معانی دیگر مولی است که نمی‌توان آنها را در این مقام به خصوص منظور و مراد دانست؟! نه، به خدا قسم. نه این است و نه آن، بلکه معنای آن، چیزی بود که حاضران همه فهمیدند، یعنی اولویت امیر مؤمنان بر آن دو و بر همه مسلمانان از خودشان. آنان بر این اساس و به این معنی با حضرتش بیعت کردند و تبریک گفتند.»

(همان، ج ۲، ص ۲۸۷)

۵-۳. حقیقت این است که اگر برای این حدیث دلالت دیگری گفته شود، چه چیزی در این موقعیت حارث فهری را به اعتراض واداشت تا مقابل پیامبر اکرم بایستد و برآشوبد؟



۶-۳. بر این اساس، امینی این حادثه را به عنوان یک حادثه تاریخی ثبت می‌کند که در آن امر مهمی آشکار شد و این حدیث به وضوح بر معنی مورد نظر دلالت می‌کند. آن هنگامی که گروهی از اصحاب پیامبر وارد می‌شوند و بر امیرالمؤمنین سلام می‌کنند و می‌گویند: سلام بر تو ای مولای ما! علی علیه السلام برای واقف ساختن سایر شنوندگان بر معنای درست کلمه مولی، از آنان می‌پرسد: من چگونه مولای شما باشم، در حالی که شما گروهی از عرب هستید؟ آنها پاسخ می‌دهند: ما در روز غدیر خم از رسول خدا شنیدیم که فرمود: هرکس من مولای اویم پس این علی مولای اوست.

۷-۳. بر این پایه و روش، امینی نظرات مفسران را در دلالت و معنی کلمه مولی جستجو و بررسی کرده و می‌گوید: حمل این کلمه بر غیر معنای اولویت ممکن نیست، چنانکه در آیه کریمه «فَالْيَوْمَ لَا يُوْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبئس المصير» (الحديد ۵۷ / ۱۵)، از نظرات مفسران بر می‌آید.

۸-۳. از استدلال بر روایت و تأکید بر این امر لازم برمی‌آید که مراد از آن استفاده نحوی از آن است، مانند دلالتی که در آیه کریمه در مورد امیرمؤمنان علیه السلام شد که حدیث رایت بر مراد این روایت تأکید دارد. رسول اکرم فرمودند: «فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.» و این حدیث را با این سخن خدای متعال مقایسه می‌کند: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ» (المنافقون ۶۳ / ۱)

بیهقی در تفسیرش آورده: در آیه فوق «لام» در کلمه «لرسول» لام تأکید است که

عرب می‌گوید: لا عطينک (حتما به تو می‌دهم) و لا ضربینک (حتما به تو ضربه می‌زنم). نمونه دیگر در این حدیث است که فرمود: **لأعطين الراية غدا... فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند که او کزّار غیر فرّار است و فتح به دست او انجام می‌شود.** آنگاه پیامبر رایت را به دست امیرمؤمنان داد. (الأمینی، ثرات الاسفار، ج ۱، ص ۳۴۶ نقل از: التهذیب فی التفسیر نوشته بیهقی (مخطوط))

از جمله استفاده‌های بلاغی و نحوی در پرتو قرآن کریم، که می‌رساند محبت امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان و دشمنی او نفاق است، اینکه طرابلسی در کتاب **اضافة الدراری** در شرح حدیث رایت بیان می‌کند: «یحبه الله و رسوله که در حدیث رایت آمده و فتح به دست امیرمؤمنان شد، در واقع تلمیح این آیه قرآن است که: **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله** (آل عمران (۳) / ۳۱) ای پیامبر بگو اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست بدارد. وی می‌گوید: گویی این آیه اشاره دارد به اینکه امیرالمؤمنین پیرو تام رسول خداست تا بدان‌جا که خداوند او را دوست می‌دارد. برای این است که محبت او علامت ایمان و بغض او علامت نفاق می‌شود، آن‌چنان که مسلم (صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۲۷۴؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۹۱) از خود آن حضرت روایت کرده که: قسم به شکافنده دانه و به پدید آورنده انسان، این پیمانی است به سوی پیامبر که کسی جز مؤمن تورا دوست ندارد و کسی جز منافق با تو دشمنی نمی‌کند. (طرابلس، **اضافة الدراری** (مخطوط)؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۴، ص ۲۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۶۶). مصادر این حدیث را امینی می‌آورد. (امینی، ثرات الاسفار، ج ۲، ص ۳۷)

۹-۳. از جمله دلالت‌های بلاغی استفاده شده از حدیث ثقلین، کلامی است که امینی از سخاوای شافعی نقل کرده که گوید: «پس دو ثقل، همان‌طور که گفته شده کتاب خدا و عترت طیبه هستند که به جهت بزرگی شأن و منزلت بدین اسم نامیده

شدند، زیرا به هر چیز نفیس، ثقل گفته می‌شود. نیز اینکه چنگ زدن و عمل کردن به آنها ثقیل است. و این سخن خدای متعال است که فرمود: «انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً» ما بر تو سخن ثقیل را می‌خوانیم، یعنی کلامی که دارای وزن و منزلت است. به همین دلیل، به جن و انس ثقلان گفته می‌شود، چون در زمین اقامت می‌کنند. همچنین به دلیل تمایز که نسبت به سایر حیوانات دارند. تأکید بر مطلب با این چند حدیث شریف است که فخری برای اهل بیت در بردارد. رسول اکرم فرموده: بنگرید که با این دو یادگار، چگونه رفتار می‌کنید، و شما را به خیر با عترتم وصیت می‌کنم، و در مورد اهل بیت خدا را به یاد شما می‌اندازم (البته الفاظ مختلفی برای این روایت ذکر شده). اما روایات، تشویق و امر به مودت و نیکی کردن نسبت به آنها را در بردارد و بر پاسداری و احترام و بزرگداشت و ادای حقوق واجب آنان تأکید دارند و آنان برگزیدگان اهل بیت پیامبر اکرم‌اند و ذریه پاک هستند که در روی زمین در فخر و حسب و نسب مانند آنها یافت نمی‌شود، به خصوص که آنان پیروان سنت روشن و صحیح پیامبر اکرم می‌باشند. (السخاوی (محمد بن عبدالرحمن)، استجلاب ارتقاء الغرف، ص ۷۵-۱۲۲)

۳-۱۰. آیه مباهله نیز اختصاص به اصحاب کسا دارد و دلالت و رمز نزول این آیه ایشان هستند. (الأمینی، ثمرات الاسفار، ج ۳، ص ۱۵۳-۱۶۰)

ابن عین العرفا پس از حدیث مباهله از سعد بن ابی وقاص، درباره شأن نزول آیه مباهله در حق پنج تن و دلالت آن چنین می‌گوید: این روایت در اکثر کتب حدیثی به نقل از مسلم (صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰-۱۲۱) و دیگران آمده است و در آن دلیل فضیلت اهل بیت از حیث قرابت به پیامبر اکرم آمده که هیچ شبهه‌ای در آن نیست. (مفتاح الهدایة (مخطوط)، ثمرات الاسفار، ج ۳، ص ۱۵۹)

۳-۱۱. امینی دو گروه نظر از مفسران می‌آورد: گروه اول آنان که معنی مولی را اولویت می‌دانند، گروه دوم کسانی که این معنا را یکی از معانی مولی می‌دانند. در

گروه اول بیست و هفت مفسر را یاد می‌کند که معنای مولی را منحصر در اولویت می‌دانند. (الأمینی، الغدی، ج ۲، ص ۶۱۹) و در گروه دوم پانزده نفر را آورده که این معنا را یکی از معانی مولی می‌دانند، تا بدان جا که می‌گویند: اگر این گروه که همه بزرگان ادب عربی هستند، این معنی را از معانی لغوی لفظ مولی نمی‌دانستند، بر آنها روا نبود که آن را به اولویت تفسیر نمایند. (همان، ج ۲، ص ۶۱۹)

نتیجه

از نوآوری‌های علامه امینی در این بخش است که حدیثی را بر حسب ذوق و درک عمیق خود می‌آورد، به گونه‌ای که حکایت‌گر ذوق بالا و توانایی زیاد اوست با توانمندی که نسبت به لغت و نحو و بلاغت دارد. همگی اینها روش و دلیل مستند و قانع‌کننده او را شکل می‌دهد، به گونه‌ای که اهل فن به آن اقرار می‌کنند.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین